

مبانی فکری جریان‌های مذهبی معاصر

و تأثیر آن در نحوه نگرش به مسائل زنان*

دکتر منصور میراحمدی / راضیه زارعی

دکترای علوم سیاسی و عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی / کارشناس ارشد علوم سیاسی

چکیده

امروزه پرسش‌های فراوانی در زمینه مسائل زنان در عرصه مطالعات اسلامی وجود دارد و این امر سبب رویکردهای متفاوت متفکران مسلمان به مسئله زنان می‌شود. در این زمینه می‌توان از سه رویکرد عمده در حوزه مطالعات زنان نام برد: سنت‌گرایی، تجددگرایی، و اصول‌گرایی. سؤال اصلی این پژوهش این است که جریان‌های فکری - مذهبی چه نظری درباره حقوق زنان در خانواده قایلند؟

برای پاسخ به این پرسش، ابتدا مبانی انسان‌شناسی و دین‌شناسی سه دیدگاه مزبور بررسی می‌شود و سپس با مشخص کردن برخی از حقوق خانوادگی زنان بر اساس این دیدگاه‌ها، نظریات هر یک از آنها در این زمینه‌ها مطرح می‌گردد. در این خصوص، می‌توان به اجمال چنین نتیجه‌گیری کرد که سنت‌گرایان به عدم تساوی بین زن و مرد در حقوق خانوادگی، تجددگرایان به تساوی به معنای برابری بین زن و مرد، و اصول‌گرایان به تساوی حقوق بین زن و مرد (با این تفسیر که تساوی الزاماً به معنای تشابه حقوقی نیست) قایلند.

کلیدواژه‌ها: اصول‌گرایان، سنت‌گرایان، تجددگرایان، حقوق خانوادگی زنان، جریان‌های فکری - مذهبی.

مقدمه

امروزه پرسش‌های فراوانی در زمینه مسائل زنان در عرصه مطالعات اسلامی وجود دارد و این امر سبب رویکردهای متفاوت متفکران مسلمان به مسئله زنان می‌شود. گروهی به خانه‌نشینی او حکم می‌کنند و برخی از برابری کامل زن و مرد سخن می‌گویند و در این میان، دیدگاه‌های معتدل‌تری نیز وجود دارد.

در این مقاله، جریان‌های فکری - مذهبی رایج در جوامع اسلامی به سه دسته سنت‌گرایان، تجددگرایان و اصول‌گرایان تقسیم شده‌اند.

سنت‌گرایان مسلمان در اینجا دسته‌ای از عالمان و متدینان مسلمان در یکی دو سده اخیر هستند که فهم آنها از دین، فقهی - سنتی و متکی بر آراء پیشینیان است و پایه تحلیل‌ها و داوری‌های ایشان بر اخبار، روایات و منقولاتی است که در اختیار آنها قرار گرفته و تکلیف عملی آنها را در مواجهه با مسائل فردی و اجتماعی روشن ساخته است. به همین دلیل، نسبت به کاوش‌های عقلی که ظرفیت این منابع را برای انطباق با نیازهای متحول جدید گسترش می‌دهند، رویکردی منفی و تشکیک‌آمیز دارند.

تجددگرایان مسلمان کسانی هستند که معتقدند باید به بازسازی اندیشه دینی پرداخت و هر آنچه را با عصر و زمان ما سازگاری ندارد، کنار گذاشت و هر آنچه هماهنگ با روزگار ماست با زبانی متناسب با عصر حاضر از نو بازسازی کرد. تفاوت آنان با دیگران در طرز تلقی و شیوه نگرش به دین، و در انتظاری است که از دین (عموماً) و فقه (خصوصاً) دارند و این طرز تلقی ناشی از شناخت‌های برون‌دینی است. فهم آنان از دین، فقهی - تاریخی است.

اصول‌گرایان در این مقاله نیز کسانی هستند که تلاش مستمر دارند برای

دستیابی روشمند به اصول، احکام و ارزش‌های دینی از طریق منابع معتبر اسلامی و با دور داشتن اصول و ارزش‌ها از دو خطر جهل و خرافه از یک سو و التقاط و انحراف از دیگر سو، به دفاع عالمانه از آنها بپردازند. همچنین برای تحقق اصول و ارزش‌ها در عرصه حیات فردی و اجتماعی، متناسب با شرایط زمانی و مکانی برنامه‌ریزی دقیقی دارند. فهم اینان از دین، فقهی - کلامی است که در عین توجه به فقه، به کلام و فلسفه نیز اهمیت می‌دهند.

سؤال اصلی پژوهش این است که هر کدام از این جریان‌ها چه پشتوانه‌های تئوریکی دارند؟ از چه مبانی هستی‌شناختی یا انسان‌شناختی تبعیت می‌کنند و به‌ویژه در حوزه زنان چه حقوقی را برای زنان در خانواده قایلند؟
پیش از وارد شدن به بحث اصلی، ابتدا توضیح مختصری درباره مبانی فکری این جریان‌ها ارائه می‌شود.

مبانی انسان‌شناسی تجددگرایان

از نظر تجددگرایان، انسان به حکم انسان بودن و نه به هیچ دلیل دیگری واجد یک رشته حقوق و تکالیف است، به گونه‌ای که این حقوق و تکالیف فرادینی معین می‌کند که شخص دین‌دار باشد یا نه. در واقع، از این نگاه، دین‌داری حق ماست نه تکلیف ما؛ انسان، حق آگاه است نه تکلیف‌آگاه. (سروش، ۱۳۷۹، ص ۱۵۰-۱۵۱) آدمیان واجد یک ارزش مبنایی مساوی هستند و کرامت انسانی با دین و مذهب اندازه‌گیری نمی‌شود. نکته دیگر در انسان‌شناسی این گروه، توجه به داده‌های علم در مورد انسان، جامعه و تاریخ است. علوم انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و تاریخ معلوماتی را درباره انسان ارائه

می‌دهند که غیر از معلومات فلسفی و کلامی درباره انسان است. از جمله این معلومات این است که قطع نظر از خواسته‌ها و اراده‌های افراد، جوامع سنن و قوانینی دارند و تحولات اجتماعی با این سنن و قوانین مشروط می‌شود؛ این چنین نیست که افراد بتوانند هر نظام آرمانی را محقق سازند. عادات و رسوم و قوانین ویژه هر جامعه با آن جامعه تناسب دارد و تحمیل آنها بر جوامع دیگر مضر است. قرابت جوامع با یکدیگر در افکار و ارزش‌های کلی قابل تصویر و انتظار است نه در شکل‌ها و مصداق‌های آن ارزش‌ها. آزادی‌های انسان همواره با جبرهای اجتماعی متناظر است. خلاصه اینکه انسان موجود در عالم خارج ویژگی‌هایی دارد که آنها را فقط با مطالعه در زندگی اجتماعی و تاریخی وی می‌توان به دست آورد. انسان موجود در جامعه و تاریخ، مخاطب خداوند و مکلف فرمان‌های اوست، نه انسان موجود در ذهن‌های فلسفی و کلامی. این دیدگاه به عوامل خارجی و شرایط و امکانات بالفعل اجتماعی و تاریخی درباره انسان نظر دارد. (مجتهد شبستری، ۱۳۷۵، ص ۷۹-۷۸)

طرف‌داران این دیدگاه با نگاهی تاریخی به زندگی انسان معتقدند که تفاوت‌های موجود ریشه در یک طرح پیش‌نوشته از یک نظام آفرینش نداشته، بلکه در روند تکامل تدریجی و تاریخی انسان به وجود آمده است و می‌توانسته انواع و گونه‌های دیگری داشته باشد. ساختار کنونی روابط زن و مرد نیز اگرچه این چنین شکل گرفته، اما قابل تغییر است. قایلان این دیدگاه، تفاوت‌های جسمانی و روانی زن و مرد را که در حال حاضر وجود دارد، انکار نمی‌کنند، اما با طرف‌داران سایر دیدگاه‌ها در منشأ تفاوت‌های موجود اختلاف نظر دارند. کسی که معتقد است تفاوت‌های موجود در روند تکامل تدریجی انسان به وجود آمده، دیگر نمی‌تواند به آن ساختار طبیعی اعتقادی داشته باشد. معنای تکامل تاریخی این است که این تکامل بدون نقشه قبلی اتفاق

افتاده است. در روند تکامل تاریخی، این تفاوت‌ها (چه از لحاظ جسمانی و چه روانی) به وجود آمده‌اند. به اعتقاد آنان، هر چند این ساختار این‌چنین شکل گرفته، ولی قابل تغییر است و می‌توان شکل‌های دیگری از زندگی خانوادگی را با نوع دیگری از تقسیم کار و نظام حقوقی مطرح کرد و تفاوت‌های موجود را به نفع عدالت و برابری حقوق به تدریج کاهش داد. البته این کار نباید در حد به خطر افتادن اصل نظام خانواده صورت گیرد. (مجتهد شبستری، ۱۳۷۹، ص ۵۰۳-۵۰۴) بنابراین، این جریان فکری نظام ثابت انسانی را انکار می‌کند و معتقد است مردم در هر عصر به دنبال بهترین شکل تنظیم مناسبات میان زن و مرد و دیگر قوانین اجتماعی‌اند.

مبانی انسان‌شناسی اصول‌گرایان و سنت‌گرایان

از نظر اصول‌گرایان و سنت‌گرایان، انسان تکلیف‌محور است؛ یعنی مکلف است که به دین عمل کند، همان‌گونه که مکلف است خود را از هلاکت و خطر نجات دهد. از این رو، این سخن که انسان حق دارد دین‌دار باشد یا نباشد به این معناست که شخص بگوید: من حق دارم از آب حیات بنوشم یا به جای آن از سم مهلک استفاده کنم. بنابر این اعتقاد، به جای عبارت «حق دارم» باید از عبارتی نظیر «لازم است» یا «ضروری است» استفاده کرد.

البته در عالم تکوین انسان حق دارد دین‌دار باشد یا نباشد. او در نظام تکوین می‌تواند به هر کاری دست بزند و بدترین جنایت‌ها را مرتکب شود و حتی خود را هلاک کند؛ اما در نظام تشریح این‌گونه نیست. انسان در نظام تشریح حق ندارد خود را هلاک کند، بلکه باید بر اساس عقل خود رفتار، و خدا را بندگی کند؛ چنان‌که باید از جان و هستی خود محافظت کند؛ و در این نگرش، مسئله تکلیف‌محوری انسان با

اختیار انسان منافاتی ندارد و حاکمیت الهی بر تمام سرنوشت انسان (قضا و قدر الهی) چیزی جز سرچشمه گرفتن نظام سببی و مسببی جهان از علم و اراده الهی نیست. بنابراین، اثبات اختیار و اراده برای انسان با اراده و مشیت الهی منافات ندارد و در واقع، از نظر آنان اراده الهی بر این تعلق گرفته است که مردم مختار و آزاد باشند. (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۶۱)

همچنین از نظر سنت‌گرایان و اصول‌گرایان، خانواده نظام طبیعی دارد و تقسیم‌کار در درون خانواده و در خارج از خانه بر اساس همین نظام طبیعی صورت می‌گیرد که مبتنی بر ساختار بدنی و روانی زن و مرد است و در واقع، تمام حقوقی که به زنان و مردان تعلق می‌گیرد یا از آنان سلب می‌شود باید از آن نظام طبیعی تبعیت کند. آنان معتقدند تنها یک نوع نظام خانوادگی طبیعی و سالم وجود دارد که جامعه باید بر اساس آن شکل بگیرد. بدین سان، شکل‌های دیگر روابط میان زن و مرد و نظام خانواده را انحراف از نظام طبیعی خانواده تلقی می‌کنند. حقوق و وظایف زن و مرد در خانواده و در جامعه نیز باید متناسب با نظام طبیعی باشد و نظام خانواده اصلی‌ترین و مهم‌ترین نظام زندگی اجتماعی است که سایر نظام‌ها باید خودشان را با آن تطبیق دهند. (مطهری، ۱۳۵۲، ص ۱۴۹)

البته انسان‌شناسی اصول‌گرایان و سنت‌گرایان در جاهایی نیز با یکدیگر متفاوت است. انسان‌شناسی سنت‌گرایان احکام ثابت و ابدی دارد، کلی‌نگر است و اختلاف مکان و زمان را مد نظر ندارد. اما اصول‌گرایان در حالی که معتقد به ثبات در احکام هستند، اختلاف مکان و زمان را در موضوع‌شناسی احکام مد نظر قرار می‌دهند. از نظر سنت‌گرایان، خداوند می‌تواند نظام اجتماعی مشخصی را با همه قوانین جزئی آن برای همه عصرها و همه جامعه‌ها معین کند و انسان‌ها را مکلف سازد در هر شرایطی

آن را به وجود آورند. چنین تکلیفی ممکن است و با هیچ معیار عقلی و عملی هم منافات پیدا نمی‌کند. از این رو، اگر شریعت حکمی محدود کننده برای زن صادر کرده است، از این امر، هم می‌توان ابدیت این حکم را استفاده کرد و هم می‌توان علت و فلسفه این حکم را به سویه‌های انسان‌شناختی ثابت‌انگارانه و مطلق از ساختمان روحی و جسمی زن، به طور مطلق، و «زن بما هو زن» فرو کاست.

اینان وقتی از زن مسلمان سخن می‌گویند، او را صرفاً در مدینه‌النبی و در قرن اول هجری جست‌وجو می‌کنند، با همه اوصاف و صفاتی که زن به طور عام در آن جامعه داشته و عرف جاری در دولت - شهر مدینه آن را ایجاب و یا تأیید می‌کرده است؛ از جمله شکل حجاب، نقش اجتماعی زن، تعدد زوجات و حق طلاق. بر خلاف این دیدگاه، جریان اصول‌گرایی ضمن توجه به ثبات در احکام، به پویایی آن نیز فکر می‌کند.

مبانی دین‌شناسی تجددگرایان

۱. روش فهم دین

۱.۱. **تأکید بر نقش زمان و مکان در فهم دین؛ تمایز اصلی میان تجددگرایان با سنت‌گرایان در زمینه فقه زنان، به تلاش تجددگرایان برای فهم دین در بستر زمان و مکان مربوط می‌شود.** به بیان دیگر، تجددگرایان درصدد ارائه فقهی برای زنان هستند که در آن مقتضیات زمان و مکان لحاظ شده باشد. این تأثیرگذاری در مواجهه با متون دینی و مباحث مطرح شده در مورد زنان در این متون، در دو مقام خود را نشان می‌دهد: یکی تأثیر در مقام گردآوری و دیگری تأثیر در مقام داوری. در مقام گردآوری، از آیات، احادیث و روایات موجود می‌توان استنباط‌هایی کرد که تاکنون

نشده است. به علاوه، بسیاری از احادیث را می‌توان فقط مختص به یک موقعیت خاص دانست و حکم کلی از آنها استخراج نکرد. در مقام داوری، زمان و مکان خود به صورت پیش‌فرض‌های استدلال فقهی درمی‌آیند و در این پیش‌فرض‌ها دخالت می‌کنند. زمان و مکان می‌توانند در پیش‌فرض‌های روش‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و کلامی - فقهی تأثیری بنیادی بر جای بگذارند. (علوی تبار، ۱۳۸۰، ص ۳۷)

از نظر تجددگرایان، تحولات اجتماعی در هر عصر، شرایطی تازه و متفاوت با شرایط سابق به وجود می‌آورد. از این رو، اگر بخواهیم احکام دینی را که در شرایط خاص زمانی استنباط شده‌اند به شرایط متحول امروز سرایت دهیم موجب بحران خواهد شد. از سوی دیگر، معارف بشری و از جمله معرفت دینی، در حال تحول بوده و متأثر از معارف بیرونی است؛ بنابراین، با تحول آنها متحول می‌شود. (سروش، ۱۳۷۰، ص ۱۵۷) از این رو، «اجتهاد فقها و بازنگری در قوانین به قصد انطباق آنها با مقتضیات اجتماعی و نیازهای روز کاملاً میسر است». (سروش، ۱۳۷۹، ص ۱۲۰)

تجددگرایان با تأکید بر شرایط عصر و اقتضات زمان، تغییر و تحول اساسی در احکام فقهی و دینی را با استناد به مدرن بودن فقه و تحول‌پذیر بودن آن، علی‌الاصول ممکن می‌دانند، اما چنین تحولی در کلیه احکام و شئون دینی، عملاً مرز دین‌داری و بی‌دینی را فرو می‌ریزد.

۲-۱. لزوم اجتهاد در مبانی و عدم کفایت اجتهاد در فروع: در نظر تجددگرایان، «اجتهاد و بازنگری نه در فروع، که در همه معارف رواست و اصلاً بدون اجتهاد عمیق در اصول، اجتهادات در فروع بردی نخواهد داشت.» (همان)

در این نگاه، پویا شدن فقه بدون پویایی فهم شریعت ممکن نیست. «فقه بخش

کوچکی از معارف دینی است و در افاده معنا، مستفید از مبانی و ارکان و اعتقادات کلامی و اصولی است و تا در کلام و اصول کسی (به معنای وسیع خداشناسی، نبی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و...) تحول و تکامل رخ ننماید، فقه او نیز تکانی نخواهد خورد.» (سروش، ۱۳۷۰، ص ۱۸۸)

به گفته برخی از طرف‌داران این دیدگاه، «فقه مدرن تحول اساسی در اصول‌الفقه، درایة الحدیث، تفسیر قرآن و مبانی علم رجال، کلام و فلسفه اسلامی پدید آورده است.» (سعیدزاده، ۱۳۷۷، ص ۵۱)

۳.۱. تأثیر فرهنگ و شرایط زندگی بر زبان دین، تجددگرایان معتقدند فرهنگ و شرایط زندگی بر زبان دین تأثیر گذارده و زبان متن در شرایط زمانی مختلف متفاوت است. «باید میان دو مسئله تفکیک قایل شد: صورت زبان متن که حاکی از تجربه دینی یا وحیانی است؛ و متعلق تجربه دینی یا وحیانی که در اسلام، خداوند یا اموری است که مستقیماً به خداوند مربوط می‌شود. متعلق متون مقدس، البته خود مقدس (هیبت‌انگیز، رازآمیز، حیرت‌افکن و شورا‌آفرین) است و به دلیل درگیری وجود انسان با آن، فوق‌نقد قرار می‌گیرد. اما صورت زبانی متون مقدس لاجرم به لسان قوم است؛ یعنی ساختار زبانی متن شکلی از زندگانی قوم در عصر تنزیل است و آینه‌وار، فرهنگ، دانش و معیشت عصر را باز می‌تاباند و به خدمت می‌گیرد. به بیان دیگر، شرط آنکه پیام لازمان و لامکان الهی به گوش امت برسد این است که در جامه لسان قوم درآید و در خور هاضمه عقول بشری شود. هنگام تفسیر متون دینی (قرآن و سنت) باید کوشید تا پیام اصلی الهی را از ملابسات عصری زبان پیرایش کرد و آن را به جهان مخاطب نزدیک ساخت. به بیان دیگر، گوهر پیام الهی در قالب شکلی از زندگی (زبان

قوم) ارائه شده است. هر مؤمنی در هر زمانی، باید بکوشد تا شکل زندگی زمان نزول وحی را از گوهر پیام الهی جدا کند و گوهر پیام الهی را در قالب جهان خویش فهم نماید.» (علوی تبار، ۱۳۸۰، ص ۳۸) به اعتقاد اینان، حتی بنیان‌گذاران مذاهب، از جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «چه در مقام تلقی از عالم واقع و چه در مقام ابلاغ تلقی‌شان از عالم واقع به مخاطبان خود، تحت تأثیر فرهنگ زمانه خود بوده‌اند و... و اکثر جنبه‌های فرهنگی زمانه‌ای که بنیان‌گذاران ادیان و مذاهب در آن می‌زیسته‌اند در ادیان رسوخ کرده است.» (ملکیان، ۱۳۷۹، ص ۳۳)



۲. تفکیک میان دین و شریعت

از منظر تجددگرایان، دین امری ثابت، فراتاریخی و واحد است، در حالی که شریعت طبیعی سیال و تغییرپذیر دارد و متناسب با زمان و شرایط تغییر می‌کند. هدف از شریعت، اقامه دین است و باید از دل دین اجتهاد شود. در قرآن بر ثبات و فراتاریخی بودن دین، سیال بودن شریعت و تفاوت شرایع گوناگون به صراحت تأکید شده است. آنچه میان انبیا تمایز می‌اندازد شریعت و احکامی است که طبیعتی سیال و تغییرپذیر دارند؛ به همین دلیل، متناسب با هر زمان، از دین شریعتی قرار داده می‌شود. (همتی، ۱۳۷۹، ص ۵۱)

در حوزه مسائل زنان معتقدند: «از نگاه دین، زن و مرد حقیقت و گوهر واحد دارند؛ متناسب با زمان و شرایط، احکامی برای اجرای عدالت و قسط صادر می‌کند تا نابرابری عارضی میان آن دو را به سوی برابری هدایت کند.» (همان) آنان همچنین معتقدند: «تفاوت قابل شدن میان دین و شریعت سبب می‌شود که برابری ذات و

خلقت زن و مرد فهمیده شود و معلوم شود که آیات تشریحی، احکامی تاریخی برای تحقق قسط و عدل هستند که با تغییر شرایط تغییر می‌کنند. قرآن خود به ناسخ و منسوخ قایل است.» (همان)

۳. سیالیت حقوق

از نظر تجددگرایان، عقل و عرف مبنای شکل‌گیری حقوق هستند. حقوق امری اعتباری‌اند؛ ممکن است مبنای این اعتبارها و قراردادهای، خدا، وحی و پیامبر دانسته شوند یا انسان، مجالس قانون‌گذاری و خردمندان بشری و یا هر دو. مطمئناً در این قراردادها سزاوار است واقعیات عینی ملحوظ شود و چاره‌ای از این نیست که در مورد تنظیم قوانین و مقررات مربوط به زن، تجارب تاریخی و یافته‌های زیست‌شناختی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و واقعیتهای اقتصادی و اجتماعی نصب‌العین گردد و مقرراتی ناسازگار با آنها تدوین نشود. حقوق زن اعم از خوب و بد و درست و نادرست آن، طبیعی، حقیقی و تکوینی نیست؛ اعتباری و قراردادی است. (فراستخواه، ۱۳۷۷، ص ۶۰۸)

در این نگاه، تغییرپذیری و سیالیت حقوق و احکام اجتماعی به عنوان یک اصل، همه مکاتب از جمله اسلام را دربر می‌گیرد و در ارتباط با حقوق در حوزه‌های گوناگون و از جمله حقوق زنان جاری است. برای مثال، روابطی که در خانواده و جامعه بین زن و مرد برقرار می‌شود از جنس قراردادهای اجتماعی برای حفظ ارزش‌های اخلاقی است؛ از این رو، صد در صد موقت و مقطعی است. همچنین بسته به نوع انسان‌شناسی و تعاریف ما از مدار زنانگی و مردانگی، حقوق موضوعاً متغیر خواهد

شد. نحوه شکل‌گیری احکام و فقه اسلامی نشان از آن دارد که شارع عمدتاً بر احکام و مقررات موجود و رایج در جامعه عربی صحه گذاشته و آنها را در زمان خود عادلانه خوانده است، اما دلیلی وجود ندارد که آن مقررات، بهترین و عادلانه‌ترین مقررات در طول تاریخ بوده باشند؛ چراکه در شرایط متفاوت زمانی، تفسیر از عدالت یکسان نخواهد بود. (سروش، ۱۳۷۸، ص ۳۳)

آنها معتقدند: «احکام و حقوق زنان هم‌اکنون به نیازهای اجتماعی و نقشی که زنان و مردان به عهده گرفته‌اند جواب نمی‌دهد و پاسخگوی روابط کنونی زن و مرد در جامعه نیست.» (همان) البته هیچ کدام از اینها روشن نکرده است که مصالح عرفی تابع چه عوامل و ارزش‌هایی است و با چه روشی قابل تشخیص است و شرایط عصر جدید چگونه معیار تغییر تعاریف ما از ارزش‌های اخلاقی قرار می‌گیرد؟

۴. تغییرپذیری احکام

بر اساس آیه «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره: ۲۸۶) هیچ تکلیفی فوق طاقت شخص، از مکلفان درخواست نمی‌شود. یکی از مصادیق وسع آدمی، وسع و طاقت روحی و ذهنی است. وسع و طاقت با تغییرات زمانه تغییر می‌کند. از این رو، مقررات حقوقی اگر با طاقت روحی جامعه همراه نباشد پایدار نخواهد بود. در مورد زنان نیز نباید حقوق و تکالیفی نامتناسب با وجود تاریخی و بیولوژیکی‌شان وضع کرد. اگر روحیه زنان با برخی از احکام سازگار نباشد آن احکام خود به خود لغو خواهند شد.

(همان)

مبانی دین‌شناسی سنت‌گرایان

۱. روش فهم دین

فهم احکام در این نگاه، مستلزم تلاش علمی فراوان و استناد به اصول و قواعد خاص روش‌شناختی است و با صرف مراجعه به منابع و متون دینی از سوی افراد عادی به دست نمی‌آید.

اجتهاد، به‌ویژه با روش اصولی، یکی از روش‌های دقیق و پیشرفته در استنباط‌های حقوقی است. اما آنچه در این دیدگاه ناموجه می‌نماید، کم‌توجهی به «عقلانی» و عرفی بودن روش‌های اجتهادی و امکان تکامل و توسعه در روش‌های اجتهادی است. همچنین بی‌توجهی به موضوع‌شناسی و نقش ندادن به مقتضیات زمان و مکان از کاستی‌های روش اجتهادی ایشان است. (سبحانی، ۱۳۸۲، ص ۲۰)

سنت‌گرایان بر خلاف تجددگرایان که فهم دین را یک فهم عصری معرفی می‌کنند و آن را تابعی از شرایط بیرونی و دانش‌های متغیر زمانه می‌دانند، به وجود یک روش ویژه درونی برای فهم دین قایلند. اینان شیوه فهم دین را قاعده‌مند و آن را تابع همان روش و منطقی می‌دانند که بشر علی‌الاصول در مفاهمه با دیگران از آن بهره‌مند می‌شود، و علوم متغیر بشری و مقتضیات زمان را در روش فهم دین دخالت نمی‌دهند. «اگر بنا شود علوم متغیر بشری را دخالت در غایات (از عقاید و افکار و اخلاق و کردار) دهیم، دین و شریعت هیچ‌گونه ثباتی نخواهد داشت و چون کلید و مفتاح آن را به دست خود داده‌ایم و هر روز با بیدایش هر قانون و نظریه‌ای بخواییم آنها را تفسیر کنیم، و مقتضیات زمان را دخالت در ثبات و اصالت مذهب دهیم، یکسره فاتحه نه تنها اسلام، بلکه همه شریعت‌ها را خوانده‌ایم.» (حسینی طهرانی، ۱۴۱۵ ق، ص ۱۴)

در واقع، یکی از حساسیت‌های اصلی سنت‌گرایان، تأکید بر خالص یا ناب ماندن معارف و آموزه‌های وحیانی و مقابله با هرگونه ایده و اندیشه‌ای است که زمینه التقاط و انحراف از معارف اصلی و نصوص دینی را فراهم می‌سازد. این امر به خودی خود، یکی از جنبه‌های مثبت و شایان توجه در این رویکرد است. اما مشکل اینجاست که سنت‌گرایان برای حفظ خلوص و پالوده داشتن دین از آراء و هواهای بشری معتقدند که باید ساحت دین را از امور عرفی و اجتماعی به دور داشت. چنان‌که پیداست، لازمه چنین تفکری خواسته یا ناخواسته جداسازی ساحت دین از حیات اجتماعی بشر است که آن را می‌توان نوعی «سکولاریسم» عملی نامید. (سبحانی، ۱۳۸۲، ص ۲۰)

۲. تفکیک قابل نشدن بین دین و شریعت

سنت‌گرایان بین دین و شریعت تفکیکی قابل نیستند. دین را عین شریعت، و هر دو را امری ثابت، فراتاریخی، و واحد می‌دانند که متناسب با زمان و شرایط تغییر نمی‌کند.

۳. ثبات حقوق

ثبات احکام فقهی و حقوقی یکی دیگر از اصول دین‌شناختی سنت‌گرایان است. از نظر این دیدگاه، حقوق افراد صرفاً یک قرارداد ساده نیست، بلکه ریشه در واقعیت‌های تکوینی و ظرفیت‌های انسانی دارد. نظام حقوقی متناسب با شرایط تکوینی و در راستای کمالات انسانی است و شناخت کامل ظرفیت‌ها و مطلوبیت‌ها از عهده معرفت محدود بشری خارج است. هر چند عقل می‌تواند کلیات و اصول اساسی را بشناسد، اما در مورد جزئیات، تنها آفریدگاری که بر زوایای وجود انسان و جهان آگاهی دارد،

می‌تواند این‌گونه قوانین را تعیین و تنظیم کند. (زیبایی‌نژاد و سبحانی، ۱۳۷۹، ص ۴۳-۴۴) از نظر این گروه، خداوند «قانون‌گذار» است و برای همه جوانب زندگی بشر قانون وضع می‌کند؛ این قوانین به موارد جزئی و خاص نظر دارد. چون بشر از تنظیم قوانین برای زندگی سیاسی و اقتصادی ناتوان است و چون این ضعف هیچ‌گاه و در هیچ عصری از انسان برطرف نمی‌شود، عنایت و رحمت خداوند ایجاب می‌کند که همیشه و در هر عصری چنین قوانینی را در اختیار انسان بگذارد. بنابراین، خداوند علاوه بر کلیات، در مورد موارد مشخص هم قانون وضع می‌کند. «دامنه قانون‌گذاری به امور فردی و عبادی محدود نمی‌شود، بلکه به همان‌سان در امور اجتماعی نیز جریان دارد. بنابراین، امور اجتماعی و دنیوی نیز در محدوده دخالت دین قرار می‌گیرد. این دیدگاه ریشه در این اصل دارد که دنیا و آخرت یا مادیت و معنویت در پیوند تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارند و مناسبات اجتماعی می‌تواند در کمالات انسانی و قرب الهی تأثیرگذار باشد. اساساً اسلام، سعادت دنیا و آخرت را با هم و در ارتباط با یکدیگر می‌بیند.» (سروش، ۱۳۷۰، ص ۹۵)

مبانی دین‌شناسی اصول‌گرایان

۱. روش فهم دین

بر خلاف نگرش تجددگرایان که فهم دین را یک فهم عصری معرفی می‌کنند و آن را تابعی از شرایط بیرونی و دانش‌های متغیر زمانه می‌دانند، اصول‌گرایان به وجود یک روش ویژه درونی برای فهم دین قایلند. اینان شیوه فهم دین را قاعده‌مند و آن را تابع همان روش و منطقی می‌دانند که بشر علی‌الاصول در مفاهمه با دیگران از آن

بهره‌مند می‌شود. اما تفاوت سنت‌گرایان و اصول‌گرایان در حوزه فهم دین به دو نکته اساسی بازمی‌گردد: نخست آنکه اصول‌گرایان روش فهم اجتهاد را تکامل‌پذیر می‌دانند و هر اصل یا قاعده روش‌شناختی که بتواند «حجّیت» و استناد به منابع وحی را احراز کند به رسمیت می‌شناسند و دوم آنکه فهم دین را منحصر به فهم گزاره‌ها نمی‌دانند، بلکه از اجتهاد فهم «نظام معارف دینی» در شتون اصلی حیات را نیز انتظار دارند. (سبحانی، ۱۳۸۲، ص ۴۶) اصول‌گرایان معتقد به تأثیر زمان و مکان در اجتهاد هستند.



۲. تفکیک‌ناپذیری دین و شریعت

اصول‌گرایان نیز دین و شریعت را از هم قابل تفکیک نمی‌دانند؛ چراکه شریعت بعد عملی دین است و فاصله میان ایمان و عمل را در حیات درونی پر می‌کند. التزام به اسلام بدون پذیرش شریعت و عمل به فقه اسلام میسر نیست. همین امر جدایی‌ناپذیری دین و شریعت را آشکار می‌کند.

۳. ثبات اصول ارزشی و قواعد عام شریعت

اصول‌گرایان معتقد به ثبات در شریعت هستند؛ اما در عین اینکه احکام و ارزش‌های وحیانی را امری جاودانی می‌دانند و اجرای دقیق و همه‌جانبه آن را خواستارند، توجه به شرایط متحول و گوناگون زمان را یادآور می‌شوند و توسعه‌پذیری، عقلانیت و تجربه‌بشری را از حیات و هستی بشر جدایی‌ناپذیر می‌دانند.

۴. ثبات چارچوب حقوقی در عین لحاظ کردن خصوصیات تاریخی در

قوانین حقوقی

بر خلاف تجددگرایان که معتقدند فهم مصالح اجتماعی تنها به عقل جمعی واگذار شده و عقل و عرف مبنای شکل‌گیری حقوق خواهند بود و نیز سنت‌گرایان که مبنای شکل‌گیری حقوق را شریعت می‌دانند، اصول‌گرایان مبنای شکل‌گیری حقوق را عقل و شریعت در کنار هم می‌دانند و معتقدند: هر چند تردیدی نیست که شرایط زیست انسانی در حال تغییر و تحول است و دین کامل و جاوید باید برای شرایط متفاوت، احکام متناسب داشته باشد و درست است که مقررات اجتماعی تابع تعاریف جامعه از مفاهیمند و با تکامل بینش فرهنگی، تعاریف نیز تغییر می‌کند؛ اما دو نکته در کنار این مدعا باید مورد توجه قرار گیرد:

۱. مقررات اجتماعی ناظر به وضعیت خاص یک جامعه در یک دوره تاریخی خاص می‌باشند و با احکام شریعت که به صورت کلی، قواعد حاکم بر مقررات اجتماعی را تبیین می‌کند، تفاوت دارند. مقررات اجتماعی باید تابع احکام شرعی باشند، ولی در هر جامعه باید ویژگی‌های همان مرحله تاریخی را در چارچوب قوانین عام شریعت نیز ملحوظ داشت.

۲. باید توجه داشت که تعاریف و مفاهیم ما در کدام دستگاه فکری شکل می‌گیرد و تکامل می‌پذیرد. ادیان الهی اگر به صلاح و تکامل جامعه می‌اندیشند، بیش از آن رشد و تکامل اندیشه‌ها را در یک نظام فکری الهی جست‌وجو می‌کنند. این تصور که تکامل اجتماعی را می‌توان تابع نظام تعاریف برخاسته از مبانی مادی و سکولار کرد با اهداف دین کاملاً مغایر و متضاد است.

اینک به تبیین دیدگاه این سه جریان فکری در مورد برخی از حقوق زنان در خانواده می‌پردازیم.

حقوق خانوادگی زنان از دیدگاه سنت‌گرایان مسلمان

۱. سنت‌گرایان معتقدند: اسلام به هنگام قانون‌گذاری، احکام همسری و زوجیت را بر اساس خلقت مردی و زنی قرار داده؛ زیرا تجاذب جنسی در میان آنها غیر قابل اجتناب است و دست طبیعت، هر کدام از آنها را به وسایل و تجهیزات خاص تولید مثل مجهز ساخته، و فرم جسمانی خلقت بیهوده و باطل انجام نگرفته است. و جز تولید مثل برای بقای نسل، هیچ غایت و منظوری برای این تجهیز و ساختمان نبوده است. بنابراین، عمل نکاح و زناشویی بر این واقعیت بنا نهاده شده و اختصاص احکام بر عفت و حجاب زن و شوهر و قرار دادن عده و مانند آن برای محکم کردن و استواری اساس خانواده ترتیب داده شده است. ولی قوانین موجود در دنیا، اعم از غربی و شرقی، بنیان ازدواج را بر شرکت زوجین در زندگی خانوادگی قرار داده است. (طهرانی، ۱۴۱۸ ق، ص ۲۵)

۲. اینان با استفاده از آیه ﴿قَالَصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ﴾ (نساء: ۳۴) و مقابله آن با قسمت دیگر آیه ﴿وَاللَّاتِي تَخَافُونَ...﴾ به ضرورت لزوم اطاعت زن از شوهر اشاره می‌کنند و می‌گویند: «زن صالحه که کار خود را بر پایه حق و عدالت و پیروی از قانون نظام فطرت و شرع نهاده، زنی است که مطیع همسرش می‌باشد و این اطاعت را در حضور او همواره ادامه می‌دهد و در غیاب شوهر خود، مال او را حفظ می‌کند و اما زنی که از اطاعت همسر بیرون می‌رود و از وی تمکین نمی‌کند و در ادای حقوق همسری نشوز

می‌ورزد، زنی است که از مسیر حیات فطری خارج گشته و ضروری است که حکم به تأدیب او شود تا به راه اعتدال باز آید.» (همان، ص ۸۰)

۳. سنت‌گرایان معتقدند مردان باید رعایت حال زنان را بکنند؛ مردان به خاطر برتری‌هایی که دارند و قیم زنان هستند باید رعایت حال آنها را نموده و آنچه را حاکم و والی در حق رعیت و ملت ملاحظه و مراقبت می‌کند در حق آنان مراعات نمایند؛ چراکه رسول خدا ﷺ فرمود: «کلکم راعٍ و کلکم مسؤولٌ عن رعیته»؛ همه شما در حکم چوپانید که بر حفظ و حراست و پاس‌داری از گوسفندان [و افراد زیردست] خود مورد مؤاخذه و بازخواست قرار خواهید گرفت. (همان، ص ۸۱)

۴. در مسئله طلاق، سنت‌گرایان با توجه به اصل لزوم عقد و وضعیت خاص نکاح که آن را از دیگر عقود متمایز می‌کند و حتی‌الامکان باید پایدار باشد، حق طلاق برای زن را موکول به وجود نص و مستند نقلی حاکی از تجویز شارع می‌دانند و جایگاهی برای توجیهات عقلی و منطقی و ملاحظات اجتماعی و انسانی قایل نیستند؛ از این رو، برای این امر در جست‌وجوی نص روایی هستند و در استفاده از روایات نیز به جای توجه به حکمت و مصالح آن، بر دلالت لفظی روایات، جزمیت نشان می‌دهند. به اعتقاد آنان، انحلال ارادی نکاح یا به وسیله طلاق است که از سوی مرد انجام می‌گیرد و یا با فسخ است که موارد فسخ نیز مشخص شده است. اقدام برای تفریق و جدایی بین زوجین از سوی دادگاه نیز فقط در مورد امتناع یا عجز شوهر از دادن نفقه و نیز در مورد زوجه غایب مفقودالامر متصور است و به سبب دیگری دادگاه نمی‌تواند زوجه را طلاق دهد. (مهرپور، ۱۳۷۲، ص ۲۴۴-۲۴۵)

۵. در مورد حضانت کودک، سنت‌گرایان بر این باورند که مسئله حضانت ارتباط

زیادی با مسئله ولایت دارد. از نظر آنان، پدر یا جد پدری و قائم مقام آنها ولی طفل می‌باشند و مادر بر فرزند ولایت ندارد؛ زیرا:

اولاً، در اثر پیش آمدها ممکن است مادر طلاق گرفته و شوهر کند؛ در نتیجه، وضع فرزند در خانه دیگران (ناپدری) مختل خواهد شد.

ثانیاً، نداشتن ولایت، کاملاً به نفع زنان است؛ زیرا بارگراں مسئولیت اداره فرزند و نفقه و تعهد مسئولیت‌های دیگر را از عهده‌اش برداشته و او را آزاد گذاشته است.

ثالثاً، به خاطر برتری و غلبه افکار و تدابیر اجتماعی مرد بر زن است که بهتر می‌تواند درباره فرزندش نقشه‌های درست و منتج طرح کند. (نوری، ۱۳۴۷، ص ۱۳۵-۱۳۷)

همین دلایل برای حضانت مادر (نگه داشتن طفل تا مدت زمان محدودی به نزد خود هنگام متارکه) نیز بیان می‌شود. آنان معتقدند حضانت با پدر است، اما به خاطر عواطف مادر و اینکه نمی‌تواند دوری فرزندش را تحمل کند، حق حضانت پسر تا دو سال و دختر تا هفت سال به زن داده شده است که البته این حق تا زمانی است که مادر، شوهر اختیار نکرده باشد؛ زیرا چنانچه شوهر اختیار کند، از همان موقع این حق حضانت از او سلب می‌شود. تا زمانی که طفل در حضانت مادر است، نفقه‌اش با ولی طفل یعنی پدرش می‌باشد.

بنابراین، از نظر آنان حق حضانت تکلیفی است بر گردن پدر که جز مسئولیت سنگین اداره موجودی ناتوان و تحمل مخارج او چیز دیگری نیست و این تکلیف شاق برای راحتی زن و نیز رعایت جانب کودک به مرد داده شده است؛ البته تا زمانی که پدر از ولایت خود سوء استفاده نکند و یا در آن قصور نرزد. چنانچه حقوق فرزند مورد تجاوز قرار گیرد حاکم شرع دخالت کرده، اقدام مقتضی معمول می‌دارد. (همان، ص ۱۳۶، ۱۳۷)

۶. سنت‌گرایان نه تنها تعدد زوجات را جایز، بلکه آن را مستحب می‌دانند. مرحوم آیت‌الله کاظم یزدی در کتاب عروة الوثقی آورده است: «فیستحب تعدد الزوجات.» (طباطبایی یزدی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۷۹۷) در جواهر هم آمده است: زیادتر از یک زن در صورت احتیاج مستحب است و بلکه بدون احتیاج هم علی‌الاقوی مستحب است. (نجفی، ۱۳۹۵ ق، ج ۲۱، ص ۳۵)

همان‌گونه که مشاهده شد، آنان بر تفاوت‌های زن و مرد تأکید می‌کنند و به نهاد خانواده نگاهی مردانه دارند.

حقوق خانوادگی زنان از دیدگاه تجددگرایان مسلمان

در ذیل، به برخی از ویژگی‌های فکری تجددگرایان در حوزه مسائل زنان اشاره می‌شود:

۱. همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، تجددگرایان معتقدند: نظام خانواده یک نظام کاملاً عرفی و بشری است که مورد امضای اسلام قرار گرفته و این به معنای ابدی بودن آن نیست؛ یعنی یک نظام عصری است نه ابدی. باید به کتاب و سنت با دیدی تاریخی نگاه کرد و از خود پرسید که در آن عصر و در آن شرایط تاریخی و اجتماعی مشخص و معین، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از طریق کتاب و سنت قصد انجام چه کاری داشت؟ او آمد و تغییراتی در وضع موجود زنان ایجاد کرد. ما باید جهت کار او را بیابیم. (ملکیان، ۱۳۷۹، ص ۳۳)

با این دید، باید تدابیری در درون نظام فقهی - حقوقی موجود اندیشیده شود تا از برخی ستم‌های آشکار نسبت به زنان پرهیز شود. مسائلی مانند حق حضانت، حق

طلاق، و تعدد زوجات باید مورد بازبینی قرار گیرد. (سعیدزاده، ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷، ص ۲۷)

۲. اینان معتقدند: بر اساس دیدگاه انسانی به پیمان ازدواج و باکمک متون دینی می‌توان این دیدگاه را مطرح کرد که قدرت مرد برای طلاق زن یک قدرت اعتباری است؛ یعنی او حقیقتاً حق طلاق را به دست ندارد، بلکه بدان سبب که عهده‌دار تأمین نیازهای اقتصادی خانواده بوده و - به اصطلاح - ریاست خانواده را به عهده دارد، طلاق را او اجرا می‌کرده است. از این رو، این یک حکم عرفی است. (موسوی، ۱۳۸۴، ص ۴۶)

بر اساس این دیدگاه، طلاق را نمی‌توان بدون توجه به مبانی و نظریه‌های باب نکاح مطرح نمود. از این رو، هر نتیجه‌ای که در باب نکاح حاصل می‌شود، در طلاق نیز مؤثر است. ایشان در باب نکاح قایل به نظریه حمایت دوجانبه هستند. (سعیدزاده، ۱۳۷۷، ص ۵۱)

اینان معتقدند: اشتباه برخی از فقهای گذشته تا عصر حاضر (در موضوع نکاح) دقیقاً از تشخیص موضوع برمی‌خیزد. از این رو، مدعی‌اند نگاه جدید اولاً، موضوع حکم را در نکاح، یافته است و آن عبارت است از ابعاد اجتماعی (مدنی) زن و مرد؛ یعنی زن و مرد - هر دو - بدان سبب که محتاج یکدیگرند موضوع حکم نکاح و طلاق‌اند. ثانیاً، علت را نیز دریافت کرده است و آن عبارت است از یک نظریه اجتماعی، فراخور دانش‌های عصر ظهور خودش. مردم پیش از اسلام فقط به مردان اجازه تلاش، فعالیت و حضور اجتماعی می‌داده‌اند؛ بر همین اساس، موضوع حکم نکاح را فقط مرد، می‌دانسته‌اند. از این رو، زنان آن دوره، با عقد نکاح تحت‌الحمايه قبيله (عموماً) و شوهرانشان (خصوصاً) قرار داشتند. مرد هر زمان می‌توانست حمایت

خود را از زن قطع کند و او را رها سازد. این حمایت یک‌جانبه، اساس پیوندهای خانوادگی بود؛ زیرا زن اصلاً نقشی نداشت و در احکام و قراردادهای محور و موضوع نبود.

اصل نظریه حمایت مورد قبول است و بحث بر سر یک‌جانبه بودن یا دوجانبه بودن آن است و می‌گویند: مشکل حمایت، قالب‌ها، و نحوه اجرای حمایت، امری متغیر و تابع مقتضیات زمان است؛ مردم هر دوره‌ای در هر مکانی می‌توانند در شکل این نظریه تحول ایجاد نمایند. در عصر حاضر، حمایت می‌تواند به یکی از اشکال زیر جلوه نماید: ۱. حمایت دولت‌ها از خانواده؛ ۲. حمایت زن از خانواده عموماً و مرد خانه خصوصاً؛ ۳. حمایت دوجانبه مرد و زن از همدیگر و خانواده؛ ۴. حمایت مرد و زن به‌علاوه حمایت دولت.

پذیرش هر کدام از اشکال یاد شده، محصول متفاوتی در طلاق خواهد داد. نتیجه پذیرش شکل نخست، دولتی شدن طلاق و تابع امر قاضی بودن است و نتیجه پذیرش صورت دوم، افتادن طلاق به دست زن، و حاصل شکل سوم (دوجانبه بودن طلاق) برابر بودن حق هر دو در امر طلاق است و ایشان مناسب‌ترین شکل طلاق را در عصر حاضر شکل سوم می‌دانند. و این را در منافات با حکم اسلام که جاودانه، ابدی و غیر قابل تغییر است، نمی‌دانند؛ چون نکاح و طلاق را حکم دین محسوب نکرده و آن را عرف مردم می‌دانند. نکاح و طلاق ساخته فکر بشر است و مشروعیت خود را از مردم می‌گیرد و ابدی بودن با جاودانگی (به معنای غیر قابل تغییر بودن) فرق می‌کند.

۳. در مورد حضانت فرزندان بعد از جدایی والدین از یکدیگر، دیدگاه‌های متفاوتی در فقه اسلامی وجود دارد. یکی از آن دیدگاه‌ها این است که فرزند تابع اشرف والدین است و اشرف بودن را به آزاد بودن، حضور در وطن و ازدواج نکردن دانسته‌اند.* تجددگرایان معتقد به دیدگاه اخیر با تفسیر دیگری هستند؛ به این بیان که اشرف بودن یکی از والدین نسبت به دیگری فقط به قدرت نگاه‌داری و تربیت او وابسته است. هر یک از پدر و مادر که بتواند فرزند را خوب نگاه‌داری کند و از لحاظ فراغت، توان مادی، دانش و توانایی بیشتری داشته باشد، او حضانت فرزند را به عهده خواهد داشت. مدت حضانت هم بسته به نیاز فرزند است؛ تا زمانی که فرزند به حضانت نیاز دارد نزد یکی از آنها خواهد ماند. اگر مصلحت این باشد که نزد پدر باشد ابرادی ندارد، اما اینکه قانون پیش‌داوری کند و بچه را در اختیار پدر قرار دهد، مورد اعتراض است. (پیام‌هاجر، گفت‌وگو با شیرین عبادی، ش ۲۳۰)

۴. آنان معتقدند: تعدد زوجات پیش از اسلام در میان بسیاری از ملل شایع بوده است. اسلام نمی‌توانست و مصلحت نبود که آن را یکسره از میان بردارد، ولی برای حمایت از زن و جلوگیری از سوء استفاده‌هایی که از نظام چند زنی می‌شد، حدود و قیودی برای آن مقرر داشت و تعدد زوجات را حداکثر به چهار زن

* شیخ طوسی آزاد بودن را از شرایط به عهده گرفتن حضانت فرزند می‌داند. به اعتقاد ایشان، اگر پدر یا مادر مملوک باشند نمی‌توانند حضانت فرزند را به عهده بگیرند. (ر.ک. طوسی، المیسوط، اِبی‌نا، ج ۶، ص ۴۳). عده‌ای هم حضور در وطن را از شرایط به عهده گرفتن حضانت فرزند می‌دانند و از این رو، اگر پدر و یا مادر در وطن حضور نداشته باشند نمی‌توانند حضانت فرزند را به عهده بگیرند. (ر.ک. طوسی، ۱۴۱۸ ق، ج ۱۰، ص ۱۳۲، مسئله ۲۷) و مسلمان بودن نیز از دیگر شرایط به عهده گرفتن حضانت است. (نبوی، اِبی‌نا، ج ۱۸، ص ۳۲۶)

دائم محدود کرد. وانگهی شرط مهمی برای چند زنی گذاشت که عبارت از شرط عدالت بود. در قرآن کریم آمده است: اگر بیم دارید که عدالت نکنید فقط یک زن بگیرید؛ و حتی در آیه ۱۲۹ سوره نساء آمده است: ﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُوهَا كَالْمَعْلُوقَةِ...﴾؛ هرگز نمی‌توانید بین زنان به عدالت رفتار کنید، هر چند که بسیار خواسته باشید. پس به میل خود یکی را بهره‌مند و دیگری را محروم نکنید تا او معلق و بلا تکلیف بماند....

از این رو، اسلام تعدد زوجات را برای موارد بسیار استثنایی با شرط رعایت عدالت تجویز کرده و اصل در اسلام تک‌همسری است. رعایت عدالت هر چند غیرممکن نمی‌باشد، ولی کاری است بس دشوار که از هر کس ساخته نیست. با توجه به اینکه شرایط زمان کنونی با قبل تغییر کرده و تعدد زوجات در اکثر موارد منجر به ویرانی نهاد خانواده می‌شود و مشکلات عدیده‌ای برای همسر اول به وجود می‌آورد، از جهت شرعی باید به دنبال راهی برای مجازات مرد باشیم و مجازات به عنوان حکم ثانوی پذیرفته شود. پرواضح است که این‌گونه مجازات‌ها با مصلحت نظام قابل توجیه است و اعمال آنها به نفع جامعه بوده و از واقعه ازدواج مجدد بدون رضایت همسر اول و یا بدون ثبت در مراجع رسمی جلوگیری خواهد نمود. (کاظمی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۱۳۶)

همان‌گونه که ملاحظه گردید، تجددگرایان معتقد به تساوی بین زن و مردند و تفاوت‌های این دو جنس را کم‌اهمیت می‌شمارند. آنها بر جایگاه زن به عنوان همسر و مادر به اندازه سنت‌گرایان و اصول‌گرایان تأکید نمی‌کنند و خواهان تحول اساسی در پذیرش نقش‌ها در درون خانواده هستند.

حقوق خانوادگی زنان از دیدگاه اصول‌گرایان مسلمان

۱. اصول‌گرایان هویت زن و مرد را در کمالات انسانی مشترک می‌بینند و پس از ذکر این هویت مشترک، به تبیین تفاوت‌های زن و مرد می‌پردازند و تأکید می‌کنند اگرچه هویت انسانی زن و مرد مشترک است، ولی تفاوت‌های بسیاری بین زن و مرد وجود دارد. «زن از آن جهت که انسان است مانند هر انسان دیگر آزاد آفریده شده است و از حقوقی مساوی بهره‌مند است. ولی زن، انسانی است با چگونگی‌های خاص، و مرد، انسانی است با چگونگی‌های دیگر. زن و مرد در انسانیت برابرند، ولی دو گونه انسانند، با دو گونه خصلت‌ها و دو گونه روان‌شناسی.» (مطهری، ۱۳۵۲، ص ۱۷)
- نکته دیگر مورد توجه آنان این است که اساس و مبنای حقوق طبیعی و فطری خود طبیعت و فطرت است؛ زیرا اگر انسان‌ها همه در حقوق طبیعی مساوی هستند و همه باید آزاد زیست کنند، فرمانی است که در متن خلقت صادر شده. (همان، ص ۱۶)
۲. می‌گویند: اسلام با طلاق، سخت مخالف است و می‌خواهد تا حد امکان، طلاق صورت نگیرد و آن را به عنوان یک چاره‌جویی در مواردی که چاره منحصر به جدایی است، تجویز کرده است. اسلام مردانی را که مرتب زن می‌گیرند و طلاق می‌دهند و به اصطلاح «مطلاق» می‌باشند دشمن خدا می‌داند. (همان، ص ۲۳۷)
- ایشان معتقدند: دو اصل آزادی و مساوات بر همه قراردادهای اجتماعی حاکم است. اما برای پیمان ازدواج قوانین دیگری نیز وضع شده است که ناشی از دل طبیعت است و طلاق هم تابع همان قوانین است. «طلاق مانند ازدواج ... در متن طبیعت دارای قانون است. همان طوری که در ازدواج باید رعایت قانون طبیعت شود، در طلاق نیز باید آن قوانین رعایت شود.» (همان، ص ۲۸۰)

ایشان می‌گویند: طبیعت، پایه ازدواج را بر محبت و همدلی قرار داده‌است نه بر همکاری و رفاقت، بر خلاف دیگر قراردادهای اجتماعی. اسلام کوشش‌ها و تدابیر خاصی به کار می‌برد که زندگی خانوادگی از لحاظ طبیعی باقی بماند؛ یعنی زن در مقام محبوبیت باقی بماند و توصیه‌هایی که اسلام در این زمینه به زن کرده به خاطر همین است.

بر اساس روان‌شناسی متفاوت زن و مرد، «علاقه زن به مرد معلول علاقه مرد به زن و وابسته به اوست. طبیعت، کلید محبت طرفین را در اختیار مرد قرار داده‌است؛ مرد اگر زن را دوست بدارد و نسبت به او وفادار بماند، زن نیز او را دوست می‌دارد. به طور قطع، زن از مرد وفادارتر است و بی‌وفایی زن عکس‌العمل بی‌وفایی مرد است.» (همان، ص ۲۸۴) از این رو، طبیعت کلید فسخ طبیعی ازدواج را به دست مرد داده است؛ یعنی مرد با بی‌علاقگی خود زن را نیز سرد و بی‌علاقه می‌کند، بر خلاف زن که بی‌علاقگی اگر از طرف او شروع شود تأثیری در علاقه مرد ندارد. از این رو، بی‌علاقگی مرد، مرگ ازدواج است.

البته چگونگی اثبات این مسئله جای بحث دارد. با چه دلیلی می‌توان گفت طبیعت این‌گونه حکم می‌کند؟ البته این‌گونه نیست که همین‌که مردی تصمیم به طلاق گرفت باید راه را از هر جهت به روی او باز کرد. اسلام عمداً برای طلاق شرایط و مقرراتی قرار داده که طبعاً موجب تأخیر افتادن طلاق و غالباً موجب انصراف از طلاق می‌گردد. اسلام علاوه بر اینکه مجریان صیغه و شهود و دیگران را توصیه کرده که با کوشش‌های خود مرد را از طلاق منصرف کنند، طلاق را جز در حضور دو شاهد عادل صحیح نمی‌داند؛ یعنی همان دو نفری که اگر بنا باشد طلاق در حضور آنها

صورت بگیرد به واسطه خاصیت عدالت و تقوای خود منتهای سعی و کوشش را برای ایجاد صلح و صفاً میان زن و مرد به کار می‌برند. این شرط برای ازدواج نیست. (همان، ص ۲۵۸)

هزینه‌های ازدواج و عده و نگه‌داری فرزندان، خود مانعی دیگر برای طلاق است. لزوم دادگاه خانواده و مسئله حکمیت، برای جلوگیری از طلاق است. خلاصه اینکه به محض خواسته قلبی مرد برای طلاق زن، این خواسته محقق نمی‌شود.

پیش‌تر اشاره شد که تجددگرایان معتقد به نظریه حمایت دوجانبه در امر ازدواج و طلاق هستند. در اینجا می‌بینیم اصول‌گرایان همانند سنت‌گرایان معتقد به نظریهٔ حمایت یک‌جانبه هستند، با این تفاوت که اصول‌گرایان بر خلاف سنت‌گرایان نظریهٔ حمایت یک‌جانبه را تنها شکل ممکن طلاق نمی‌دانند، بلکه راه‌گریز از این شکل طلاق را باز گذاشته‌اند و معتقدند زن هنگام شرط ضمن عقد می‌تواند حق طلاق را به‌دست آورد. «از نظر فقه اسلامی، زن حق طلاق به صورت طبیعی ندارد، اما به صورت قراردادی، یعنی به صورت شرط ضمن عقد، می‌تواند داشته باشد.» (مطهری، ۱۳۵۲، ص ۲۶۹) پس، از نظر آنان، طلاق به صورت یک حق طبیعی از مختصات مرد است، اما این‌گونه نیست که از زن بکلی سلب شده باشد.

«طلاق حق طبیعی مرد است، اما به شرط اینکه روابط او با زن جریان طبیعی خود را طی کند. جریان طبیعی روابط شوهر با زن به این است که اگر می‌خواهد با زن زندگی کند، از او به‌خوبی نگه‌داری کند، حقوق او را ادا نماید، با او حسن معاشرت داشته باشد و اگر سر زندگی با او را ندارد به خوبی و نیکی او را طلاق دهد؛ یعنی از طلاق او امتناع نکند. حقوق واجبه او را به‌علاوه مبلغی دیگر به عنوان سپاسگزاری به

او بپردازد و علقه زناشویی را پایان یافته اعلام کند.» (همان، ص ۲۷۱)

استاد مطهری معتقدند اینکه مرد به تکالیف خود عمل نکند و زن هم نتواند طلاق بگیرد با اصول مسلم اسلام تضاد قطعی دارد؛ دینی که همواره دم از عدل می‌زند و قیام به قسط، یعنی برقراری عدالت را به عنوان یک هدف اصلی و اساسی همه انبیا می‌شمارد. «اسلام هرگز به مرد زورگو اجازه نمی‌دهد که از حق طلاق خود سوء استفاده کند و زن را به عنوان یک محبوس نگه‌داری کند.» (همان، ص ۲۳۷)

امام خمینی نیز در این زمینه می‌فرماید: «اگر مردی با زن خودش بدرفتاری کرد، در حکومت اسلام او را منع می‌کنند، اگر قبول نکرد تعزیر می‌کنند، حد می‌زنند و اگر قبول نکرد، مجتهد طلاق می‌دهد.» (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱۱، ص ۲۵۵) ایشان در جایی دیگر می‌فرماید: «اگر شوهر زندگی را به فساد می‌کشد و مصلحت اسلام و مسلمین به خطر می‌افتد فقیه ولایت دارد برای اینکه زن را طلاق دهد.» (همان، ج ۱۰، ص ۸۸)

۳. در زمینه حضانت، اصول‌گرایان نیز همانند سنت‌گرایان این دیدگاه را پذیرفته‌اند که مادر در مورد فرزند دختر تا هفت سالگی و در مورد فرزند پسر تا دوسالگی حضانت فرزند را به عهده دارد و بعد از آن حضانت فرزند به عهده پدر می‌باشد. (همان، ج ۱-۲، ص ۷۵۲)

از نظر آنان، این قانون در مورد حضانت به مصلحت نظام خانواده می‌باشد؛ زیرا اگر حضانت فرزند به عهده مادر گذاشته شود، در حقیقت مسئولیت و تکلیف زوجه مطلقه زیادتر می‌شود و از امکان ازدواج مجدد او نیز تا حد زیادی جلوگیری می‌شود. آنچه در مورد حضانت گفته شد، حکم اولی حضانت است. دادگاه و یا هر یک از والدین

و یا اقارب در صورتی که حضانت مادر یا پدر را به ضرر فرزند بدانند، می‌توانند مراتب را به اطلاع حاکم شرع برسانند تا او از این ضرر پرورشی و جسمانی طفل جلوگیری نماید؛ ضمن اینکه حق ملاقات مادر با فرزند به رسمیت شناخته شده و از این نظر، امکان رفع ضرر عاطفی فرزند موجود است. (حکیمیان، ۱۳۸۱، ص ۱۳۷)

در این زمینه، امام خمینی می‌فرماید: «وقتی کودکی در معرض فساد دینی یا اخلاقی قرار بگیرد، پدر صلاحیت حضانت فرزند را ندارد و اگر جدا کردن فرزند از مادر برای مادر مشقت باشد پدر نباید فرزند را از مادر بگیرد.» (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱۹، ص ۷۶)

اصول‌گرایان همانند سنت‌گرایان برتری عقل مرد بر زن را از دلایل حضانت فرزند توسط پدر ذکر نمی‌کنند. ۴. اصول‌گرایان، تعدد زوجات (چند زنی) را جزء حقوق زن می‌دانند نه جزء حقوق مرد و آن را به عنوان تکلیفی برای مرد می‌دانند. البته معتقدند نظر اسلام این‌گونه است و اینکه واقعیت اجتماعی به گونه‌ای دیگر است به اسلام ربطی ندارد.

ایشان اظهار می‌دارند: حق تأهل از طبیعی‌ترین حقوق بشری است. هیچ بشری را از این حق به هیچ نامی و تحت هیچ عنوانی نمی‌توان محروم کرد. حق تأهل حقی است که هر فرد بر اجتماع خود پیدا می‌کند. اجتماع نمی‌تواند کاری کند که در نتیجه آن گروهی از این حق محروم بمانند. در صورت فزونی عدد زنان آماده به ازدواج از مردان آماده به ازدواج، قانون انحصار ازدواج به تک همسری با این حق طبیعی در تضاد است. پس، این قانون خلاف حقوق طبیعی بشر است. از نظر استاد مطهری، چنانچه ثابت شود طبق آمار قطعی و مسلم، عده زنان آماده ازدواج بر عدد مردان

آماده ازدواج فزونی دارد، از جنبه حقوق بشری و انسانی موجب حقی می‌شود برای زنان محروم بر عهده مردان و زنان متأهل. (مطهری، ۱۳۵۲، ص ۳۱۴)

بنابراین، اگر تک‌همسری تنها صورت قانونی ازدواج باشد، عملاً گروه زیادی از زنان از حق طبیعی و انسانی «حق تأهل» محروم می‌مانند و تنها با قانون تجویز تعدد زوجات است که این حق طبیعی احیا می‌گردد. (همان)

به واسطه ضرورت‌های اجتماعی، به خصوص فزونی نسبی تعداد زنان نیازمند به ازدواج بر مردان، تک‌همسری مطلق عملاً در خطر می‌افتد؛ تک‌همسری مطلق که شامل تمام خانواده‌ها شود افسانه‌ای بیش نیست. بنابراین، یکی از دو راه در پیش است: یا رسمیت یافتن تعدد زوجات و چند همسر شدن عده‌ای از مردان متأهل که از ده درصد تجاوز نمی‌کند و یا باز گذاشتن راه معشوقه‌بازی که در این صورت، اکثریت قریب به اتفاق مردان متأهل عملاً دارای چند همسر خواهند بود. اگرچه در حالت عادی تک‌همسری بهتر از چندهمسری است. (همان، ص ۳۳۰)

همان‌گونه که بیان شد، از نظر اصول‌گرایان زن و مرد با هم برابرند، اما این برابری به این معنا نیست که زن و مرد با هم هیچ تفاوتی ندارند و حقوقی مشابه دارند، بلکه از نظر آنان، حقوق زن و مرد با هم متفاوت است اما مساوی. این گروه، تساوی و تشابه را از یکدیگر متمایز می‌کنند و تساوی را برابری می‌دانند و تشابه را یکنواختی.

آنان موقعیت کنونی زنان را در خانواده و جامعه عادلانه نمی‌دانند و معتقدند در این زمینه باید اصلاحاتی صورت گیرد. آنان همچنین خانواده را کانونی مقدس می‌دانند و با هر آنچه که به تضعیف این نهاد منجر شود مخالفت می‌کنند.

نتیجه

در این مقاله، به بررسی مبانی فکری نظریات سه جریان فکری - مذهبی سنت‌گرایان، تجددگرایان و اصول‌گرایان پرداختیم و منشأ تفاوت دیدگاه‌های ایشان در مسئله حقوق زنان را بیان کردیم.

با مطالعه آراء و عقاید ایشان و با دقت در روش فهم از دین در این سه جریان فکری روشن می‌شود که پارادایم سنت‌گرایی به رغم تأکید بر نصوص و حقایق وحیانی، از ارائه طرحی برای حضور اسلام در صحنه حیات جمعی بشر ناتوان است و در واقع بقای دین را در عزلت و انزوا می‌جوید و تجددگرایی با آنکه بر ضرورت حضور و پویایی دین در فرایند تحولات زمان اصرار می‌ورزد، اما این پویایی را به قیمت استحاله ارزش‌ها و احکام جاودان اسلام می‌خواهد. به عبارت دیگر، دو عنصر «پویایی» و «پایایی» دین که هر دو از لوازم اعتقاد به خاتمیت و جاودانگی دین مبین اسلام است به صورت یکجا، در دو رویکرد گذشته به دست نمی‌آید.

سنت‌گرایی پویایی اسلام را به پایایی آن معامله می‌کند و تجددگرایی برای حفظ پویایی اسلام از پایایی و استمرار شریعت هزینه می‌کند. تقابل میان دو عنصر پایایی و پویایی دین، مرهون تحولات سریع در مناسبات اجتماعی بشر در چند سده گذشته است. گسترش فرهنگ غرب و مظاهر تمدنی آن به جوامع اسلامی، سبب شد که در جمع میان دین و دستاوردهای مدرنیته اختلاف نظرهای جدی رخ دهد و بسته به نوع نگرش دانشوران اسلامی به این دو مقوله، رویکردهای متفاوتی پدید آید. رویکرد سوم که هسته فکری اندیشمندان و فقیهان اصیل و نواندیش در کشورهای مختلف اسلامی در دهه‌های اخیر بوده است و انقلاب اسلامی و نظریه جمهوری اسلامی بر

آن اساس نهاده شده است، مدعی است می‌تواند هر دو عنصر پویایی و پایایی اسلام را در یک نظریه واحد و در یک نسبت منطقی و هماهنگ تأمین نماید.

این گروه در حوزه مسائل زنان نیز بر این عقیده است که تنها راه بیرون‌رفت از معضل کنونی در جوامع اسلامی، حرکت به سمت ایجاد تمدنی نوین است که توسعه را در جهت تحقق همه‌جانبه ارزش‌های اسلامی هدایت کند.

این جریان، اسلام را مناسب‌ترین نسخه دفاع از شخصیت و حقوق زنان می‌داند و بر این باور است که فقه اجتهادی، یعنی احکام برخاسته از منابع معتبر و روش معقول و مشروع، یگانه راه حل فکری و واقعی برای مشکلات کنونی جوامع بشری است. این دیدگاه در تحلیل مسائل جدید زنان با تأکید بر ثبات شریعت، شناسایی موضوعات مستحدثه و تأثیر زمان و مکان بر موضوعات فقهی را مد نظر قرار می‌دهد و بر این اعتقاد است که بدون نیاز به تحول در روش اجتهاد می‌توان با کارشناسی دقیق از مسائل زنان و تحقیق در منابع اسلامی، حکم مسئله را متناسب با نیازهای زمان استنباط کرد. این گروه در عین دفاع از حقوق زنان، بر این اعتقاد است که تشابه حقوق زن و مرد منافع زنان را تأمین نمی‌کند و باید به تفاوت‌های طبیعی این دو جنس توجه داشت.

البته این بدان معنا نیست که نظرات ارائه شده در چارچوب این پارادایم نیاز به تغییر و تحول ندارد؛ هر چند اندیشمندان بزرگ مانند استاد مطهری و امام خمینی نظریاتی را در چارچوب این پارادایم ارائه دادند که در زمان خود کار بزرگی محسوب می‌شد، اما متفکران اسلامی باید تلاشی دوباره برای برداشتی نو و مطابق زمان از احکام اسلام در زمینه فقه زنان انجام دهند.

منابع

۱. پیام هاجر، «گفت‌وگو با خانم شیرین عبادی»، ش ۲۳۰، مهر و آبان ۱۳۷۶.
۲. جوادی آملی، عبدالله؛ نسبت دین و دنیا، چ دوم، قم: اسراء، بهمن ۱۳۸۱.
۳. حسینی طهرانی، محمد حسین؛ رساله بدیعه؛ ترجمه چند تن از فضلا؛ مشهد: انتشارات علامه طباطبائی، ۱۴۱۸ ه. ق.
۴. _____؛ نگرشی بر مقاله قبض و بسط شریعت؛ تهران: مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلامی، ۱۴۱۵ ه. ق.
۵. حکیمیان، محمد؛ «کنکاشی پیرامون قانون حضانت»، فصلنامه کتاب زن؛ ش ۱۶، تابستان ۱۳۸۱.
۶. عزیزی‌نژاد، محمد رضا و سبحانی، محمد تقی؛ درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام؛ قم: دارالثقلین، ۱۳۷۹.
۷. سبحانی، محمد تقی؛ الگوی جامع شخصیت زن مسلمان؛ قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، تابستان ۱۳۸۲.
۸. سروش، عبدالکریم؛ آیین شهریاری و دین‌داری؛ ج اول، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، پاییز ۱۳۷۹.
۹. _____؛ قبض و بسط تئوریک شریعت؛ تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۰.
۱۰. _____؛ «قبض و بسط حقوق زنان»، زنان، ش ۵۹، ص ۳۳، دی ۱۳۷۸.
۱۱. سعیدزاده، محسن؛ «روش‌شناسی حقوق زن در اسلام»، ایران فردا؛ ش ۴۱، اسفند ۱۳۷۶ و فروردین ۱۳۷۷.
۱۲. _____؛ «مبانی فقهی دیدگاه برابری در مورد طلاق»، پیام هاجر؛ ش ۲۳۳، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۷.
۱۳. طباطبائی یزدی، محمد کاظم؛ العروة الوثقی؛ کتاب نکاح، مسئله ۲، تهران، مکتبه الاسلامیه، [بی تا].
۱۴. طوسی، شیخ محمد؛ الخلاف؛ ج ۵، نجف: نشر اسلامی، ۱۴۱۸ ق.
۱۵. _____؛ المبسوط؛ تهران: بین الحرمین، [بی تا].

۱۶. علوی تبار، علیرضا؛ «نواندیشی دینی و فقه زنان»، مجله زنان، ش ۸۵، اسفند ۱۳۸۰.
۱۷. فراستخواه، مقصود؛ دین و جامعه؛ تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
۱۸. کاظمی، شکوفه؛ «تعدد زوجات در قانون ایران»، جنس دوم (مجموعه مقالات)، تهران: نشر توسعه، ج ۳، ۱۳۷۸.
۱۹. محمد، مجتهد شبستری؛ نقدی بر قرائت رسمی از دین؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۹.
۲۰. _____؛ هرمنوتیک، کتاب و سنت؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۵.
۲۱. مطهری، مرتضی؛ نظام حقوق زن در اسلام؛ تهران: صدرا، چ ۲۷، تیر ۱۳۷۸.
۲۲. ملکیان، مصطفی؛ «زن، مرد، کدام تصویر»، زنان؛ ش ۶۴ خرداد ۱۳۷۹.
۲۳. موسوی خمینی، روح‌الله؛ تحریر الوسیله؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، پاییز ۱۳۷۹.
۲۴. موسوی، کاظم؛ «مردمی تواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد»، زنان، ش ۲۳، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۴.
۲۵. مهرپور، حسین؛ دیدگاه‌های جدید در مسائل حقوق؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۲.
۲۶. نبوی، محی‌الدین بن شرف؛ المجموع؛ [بی‌جا]، دارالفکر، [بی‌تا].
۲۷. نجفی، سید محمد حسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام؛ چ ۶، تهران: مکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۵ ق.
۲۸. نوری، یحیی؛ حقوق زن در اسلام و جهان؛ چ چهارم، تهران: مؤسسه مطبوعاتی فراهانی، شهریور ۱۳۴۷.
۲۹. همتی، مراد؛ «با نگاه یک بعدی زنان را به دین بدبین نکنید»، زنان؛ ش ۶۶، مرداد ۱۳۷۹.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی